جلسه 652

چهارشنبه 27/07/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که منجزیت علم اجمالی به لحاظ حرمت مخالفت قطعیه آیا به نحو علیت هست که قابل نیست که شارع ترخیص بدهد برخلاف آن، ویا به نحو اقتضاء هست؟

مرحوم آقای بروجردی و حضرت امام قدهما فرموده اند باید تفصیل داد بین موارد علم اجمالی وبین موارد قیام حجت. علم وجدانی به حکم شرعی فعلی معلوم است که جمع نمی شود با ترخیص در مخالفت قطعیه آن. اما معمولا قیام حجت می شود، اطلاق لاتشرب الخمر خمر مردد بین المایعین را شامل می شود. در اینجا اشکالی ندارد ترخیص در مخالفت قطعیه حجت اجمالیه و کشف می کنیم که آن حکم واقعی به حدی نیست که شارع راضی به مخالفت آن نباشد.

اقول: این فرمایش مشتمل بر مسامحه است. چرا؟ برای اینکه فرقی بین علم وجدانی و حجت اجمالیه در این جهت نیست. علم وجدانی اگر به حکم فعلی تعلق بگیرد یعنی به حکمی که می دانیم شارع راضی به مخالفت آن نیست، بله در اینجا ما نمی توانیم ملتزم بشویم به ترخیص در مخالفت قطعیه. واگر ما علم داشتیم وجدانا به حکم شرعی، ولکن اینکه فعلی است یا انشائی، این را نمی دانستیم. ظهوری هم ما در خطاب نداشتیم که به ظهور خطاب تمسک کنیم بگوئیم ظاهر خطاب این است که این حکم فعلی است. صرفا از طریق غیر خطاب شرعی ما علم پیدا کردیم که در اینجا حکم شرعی وجود دارد اجمالا، اما اینکه این حکم شرعی فعلی است یعنی به حدی است که لایرضی الشارع بترکه یا فعلی نیست، در اینجا اصلا قصور مقتضی پیش می آید. گفته می شود که اصلا این علم اجمالی اقتضاء منجزیت ندارد، نه اینکه مقتضی هست نسبت به حرمت مخالفت قطعیه ولی می شود ترخیص در مخالفت قطعیه آن داد. نخیر، اصلا دیگر مقتضی نیست، چون وقتی علم نداریم به حکم فعلی، طبعا مقتضی برای منجزیت این علم اجمالی نسبت به حرمت مخالفت قطعیه ما نداریم. موضوع حکم عقل برای منجزیت علم به تکلیف فعلی است. پس علم به تکلیف که مستند نباشد به خطاب شرعی، بلکه مستند باشد به دلیل لبی، این مشکل را دارد که دیگر بحث تمسک به ظهور خطاب در آن مطرح نیست. یا می دانیم این حکم شرعی ناشی از غرض لزومی هست یا نمی دانیم، اگر بدانیم ناشی از غرض لزومی است محال است دیگر شارع اذن در مخالفت قطعیه آن بدهد. چون معنای اینکه می دانیم این حکم شرعی ناشی از غرض لزومی است یعنی به حدی است که لایرضی الشارع بمخالفته. آنوقت دیگر چه جور ما بگوئیم یجوز ترخیص الشارع فی مخالفته؟!. و اگر ندانیم صرف علم به حکم انشائی که نمی دانیم آیا همراه با غرض لزومی هست یا نیست اینکه اصلا اقتضاء منجزیت ندارد.

در مورد قیام حجت نکته این است که ما یک ظهور خطاب داریم یعنی حد وسط هست، نه علم وجدانی داریم به فعلیت که دیگر نشود دیگر شارع ترخیص در مخالفت علم اجمالی بدهد، ونه اینکه شک داریم که بگوئیم با وجود اینکه شک داریم در حکم فعلی اصلا اقتضائی نسبت به منجزیت این علم اجمالی نیست. یک حد وسطی است، ظن معتبر است، ظهور خطاب می شود ظن معتبر. ظن معتبر می شود گفت که ظاهر خطاب لاتشرب الخمر این است که خمر مردد بین المایعین هم حرام است بنحو لایرضی الشارع بارتکابه. این یک ظهور وظن معتبر است. چون ظن معتبر است پس منجز است نسبت به حرمت مخالفت قطعیه. و چون نص نیست قابل این است که شارع با یک نص معتبری بیاید بگوید ایها الناس درست است که ظاهر خطاب لاتشرب الخمر این بود که این تحریم خمر مردد بین المایعین تحریم ناشی از غرض لزومی است، ولی من دلیل قطعی هستم بر اینکه این ظهور مطابق با واقع نیست. این تحریم خمر مردد بین المایعین ناشی از غرض لزومی نیست. نکته اینکه قیام حجت با علم وجدانی فرق می کند در اینجا نهفته است، یعنی ممکن است قیام حجت موجب علم وجدانی هم بشود، ولی چون حجت داریم ظهور خطاب داریم باز این حرف را می زنیم. من علم وجدانی دارم به اینکه بالاخره این خطاب که می گوید لاتشرب الخمر شامل خمر مشتبه هم می شود. اما اگر این ظهور خطاب نبود به من می گفتند تو که علم نداری به حرمت فعلیه نسبت به شرب خمر مردد بین المایعین، پس اصلا این علم تو به حکم انشائی است و منجز نیست، ولی چون ظهور خطاب هم داریم که لاتشرب الخمر و ظاهر این خطاب این است که این تحریم، تحریم فعلی است. آنوقت این بیان می آید که اینجا این حجت اجمالیه منجز است نسبت به حرمت مخالفت قطعیه، ولکن چون ظهور معتبر است اگر نصی یا خطاب اظهری برخلاف آن آمد مقدم می شود بر او.

ولذا ما عرضمان این است که مرحوم آقای بروجردی وحضرت امام نکته را بیان نکرده اند که چه جور می شود که علم وجدانی فرق می کند با قیام حجت. کلامشان موهم این معناست که در علم وجدانی به تکلیف علم اجمالی منجز است علی وجه العلیة، در حجت اجمالیه، حجیت اجمالیه منجز است علی نحو الاقتضاء. با اینکه این درست نیست. در علم اجمالی وجدانی نکته فرق این است که ظهور خطابی اگر در کار نباشد، علم اجمالی ناشی باشد از دلیل لبی نه از خطاب شرعی، خب ما یا یقین داریم به فعلیت این حکم معلوم بالاجمال، یعنی یقین داریم که شارع راضی به مخالفت آن نیست، که خب معنا ندارد که شارع اذن بدهد در مخالفت آن. اگر یقین نداریم که این حکم معلوم بالاجمال فعلی است، احتمال می دهیم که فعلی نباشد مولا راضی باشد به مخالفت آن، اصلا این علم اجمالی حتی مقتضی وجوب موافقت قطعیه یا حمرت مخالفت قطعیه نیست. چون آن چیزی که موضوع منجزیت است علم به حکم فعلی است. اما در قیام حجت یک حد وسطی هست بین علم به فعلیت و یا شک غیر معتبر در فعلیت که هیچ حجیت ندارد، وآن حد وسط عبارت است از ظن معتبر به فعلیت که ما لم یکن هناک نص أو خطاب اظهر علی عدم فعلیة الحکم الواقعی ظهور خطاب لاتشرب الخمر این است که این تحریم شرب خمر فعلی است در خمر مردد بین المایعین.

البته در شبهه بدویه ارتکاز عقلاء این است که حکم فعلی نیست یعنی به نحوی نیست که لایرضی الشارع بترکه. ولذا ظهور خطاب لاتشرب الخمر این است که داعی مولا از این جعل باعثیت لزومیه است علی تقدیر الوصول. ارتکاز عقلاء این را می گوید. چون عقلاء در شبهات بدویه بعد الفحص برائت عقلائیه دارند. این ارتکاز موجب می شود دیگر خطاب شرعی ظهور پیدا نکند در بیش از آن ارتکاز عقلاء که غرض از این خطاب لاتشرب الخمر یا لاتشرب النجس باعثیت یا زاجریت لزومیه است علی تقدیر الوصول ولو به نحو الوصول الاجمالی. ولذا اگر واصل نشد شک بدوی بود ظهور ندارد خطاب در فعلیت به معنای تعلق غرض لزومی وباعثیت لزومیه.

بله اگر شبهه بدویه قبل الفحص شد ظاهر خطاب عند العقلاء هم همین است که منجز است. یعنی ظاهر خطاب لاتشرب النجس این است که اگر نجاست این آب شبهه حکمیه قبل الفحص بود خطاب لاتشرب النجس به داعی زاجریت لزومیه از آن هست. اگر این مایع فی علم الله نجس باشد باید از آن اجتناب کنید. اما در شبهه حکمیه بعد الفحص یا شبهه موضوعیه بعد الفحص نه، خطاب لاتشرب النجس ظهوری در زاجریت لزومیه از شرب نجس مشکوک بدوا بالشبهة الحکمیة أو الموضوعیة بعد الفحص ندارد. حکم هست، تحریم شرب نجس هست، اما ناشی از غرض لزومی در این حال نیست.

نکته: ما یک چیزی به ذهنمان می آید: در رابطه با علم اجمالی که مستند به حجت اجمالیه نیست، ما همینجور علم پیدا کردیم، نه علم به خطاب، نه، بدون توسط خطاب شرعی با مقدمات خاصه ای که غیر مستند بود به خطابات شرعیه، علم پیدا کردیم که حکم شرعی در این مورد این هست، مثلا تحریم شرب مائی که قذر عرفی است. شرب ماء قذر عرفی حرام است. این را ما علم به او پیدا کردیم از مذاق شارع مثلا بدون استناد به خطاب لفظی. خب ما در بیانمان چه عرض کردیم؟ عرض کردیم وقتی علم ما مستند به خطاب شرعی نیست، یا این است که می دانیم که شارع راضی به مخالفت این حکم نیست در فرض علم اجمالی. خب باید احتیاط کنیم، دیگر معنا ندارد بگوئیم شارع طبق اصول شرعیه مثل اصل برائت ترخیص داده در ارتکاب در مورد علم اجمالی به اینکه یکی از این دو آب قذر عرفی است. چون می دانم مولا غرض لزومی دارد در این حال که اجتناب کنم از این ماء قذر مشتبه بین المائین.

ما عرض کردیم که اگر ندانستیم که مولا در این حال غرض لزومی دارد که من از این ماء قذر عرفی مشتبه بین المائین اجتناب کنم، خطاب لفظی هم که نداریم که لاتشرب الماء القذر العرفی تا به ظهور خطاب تمسک کنیم. عرض کردیم اینجا اصلا مقتضی برای امتثال این حکم که نمی دانیم ناشی از غرض لزومی هست یا نه اصلا مقتضی برای امتثال او نیست.

این مطلب از نظر عقلی ممکن است درست باشد، ولی از نظر عقلائی اصل در حکم مجعول این است که ناشی از غرض لزومی است علی تقدیر الوصول. بالاخره من قطع پیدا کردم که جعل شده تحریم شده شرب ماء قذر عرفی، واطلاق دارد نسبت به ماء مشتبه بین المائین، منتهی نمی دانم ناشی از غرض لزومی هست یعنی مولا در این حال راضی به مخالفت این حکم مجعول هست یا نیست. ارتکاز عقلاء بر این است که هر کجا قانون مولا را بفهمد ولو بدون خطاب لفظی باید امتثال کند، مگر خلافش ثابت بشود که مولا راضی به مخالفت این قانون هست. این ارتکاز عقلاء است. وقتی این ارتکاز عقلاء بود، آنوقت خطاب می کنیم به مرحوم آقای بروجردی و حضرت امام می گوئیم علم وجدانی اجمالا به تکلیف اگر بدون استناد به حجت اجمالیه هم باشد این دو فرض دارد، شما ظاهر کلامتان این است که فقط همان فرض را مطرح کردیم که علم اجمالی به حکم فعلی، که می شود علت حرمت مخالفت قطعیه. نه آقا!، یک فرضش هم علم اجمالی است به حکم بدون استناد به حجت اجمالی وشک دارم که آیا ناشی از غرض لزومی هست یعنی آیا به نحوی هست که مولا راضی به مخالفت آن نباشد یا نیست. اینجا یک ارتکاز عقلائی داریم که کسی که علم پیدا کند به قانون مولا تا ثابت نشود مولا اذن در مخالفت آن داده است در موارد علم اجمالی، باید احتیاط کند. شک در رضای مولا به مخالفت این قانون معلوم بالاجمال عند العقلاء معذر نیست، مگر دلیل خاص بیاید، و هذا هو الاقتضاء. اقتضاء یعنی همین دیگر، اقتضاء یعنی تا ثابت نشود در این مورد علم وجدانی اجمالی که یقین هم ندارم به اینکه به حدی است که مولا راضی به مخالفت آن نباشد علم به این مرتبه ندارم ولی به اصلش علم دارم، اصل عقلائی این است که باید امتثال کنم این حکم معلوم بالاجمال را، مگر دلیل خاص بیاید، که دلیل خاص بگوید لایجب علیک موافقته بل یجوز لک مخالفته القطعیة. دلیل خاص بیاید ما ملتزم می شویم. اقتضاء همین است دیگر.

پس جناب آقای بروجردی و حضرت امام شما در علم اجمالی هم باید تفصیل می دادید. نه اینکه به طور مطلق بگوئید علم اجمالی یک فرض بیشتر ندارد و او علت تامه حرمت مخالفت قطعیه است. نخیر، علم اجمالی یک وقت توأم است با علم به اینکه به نحوی است که لایرضی المولی بمخالفة هذا الحکم المعلوم بالاجمال، اینجا بله به نحو علیت است. و اگر شک دارم که حکم معلوم بالاجمال در این مرتبه است که هل یرضی الشارع بمخالفته أم لا، اینجا منجزیتش علی نحو الاقتضاء است.

در قیام حجت اجمالیه هم همین است. در حجت اجمالیه هم من قطع به حرمت ندارم ولی من می دانم اگر حرام باشد حرمتش در حدی است که لایرضی المولی بمخالفته. من علم به تکلیف که ندارم شاید حرام نباشد. خطاب شرعی آمده می گوید لاتشرب الفقاع. اطلاق لاتشرب الفقاع فقاع مردد بین المایعین را می گیرد، والا علم اجمالی که ندارم فقاع معلوم بالاجمال حرام است شربش. اطلاق دلیل لاتشرب الفقاع است. والا علم وجدانی ندارم، شاید خدا فقاع معلوم بالاجمال را واقعا حرام کرده است. اطلاق دلیل الفقاع خمر مجهول فلاتشربه اطلاقش می گوید که فقاع مردد بین المایعین هم حرام است شربش. اطلاق خطاب می گوید دیگر، والا علم وجدانی که ندارم در مورد فقاع مردد بین المایعین. ولی می دانم که اگر این فقاع که مردد بین المایعین است حرام باشد از آن حرام هایی است که لایرضی الشارع بمخالفته القطعیة. خب اینجا آن دلیل اصل عملی که بیاید تجویز کند شرب این مایع مشکوک الفقاعیة را وشرب آن مایع دوم مشکوک الفقاعیة را این چه می خواهد بگوید؟ آیا می خواهد بگوید حرمت شرب واقعا در اینجا نیست؟ اینکه نمی شود چون حکم ظاهری که نمی تواند نفی حکم واقعی بکند. چون حکم ظاهری مستند به اصل عملی است، در حالی که ما به اطلاق اماره می خواهیم تمسک کنیم که این فقاع مردد بین المایعین حرام است. اماره بر اصل مقدم است. پس نمی تواند این اصل بگوید واقعا این فقاع حرام نیست. اگر می خواهد بگوید ولو حرام هم هست اما ما اذن در مخالفت قطعیه اش می دهیم، این با آن علم تقدیری خود من جور نمی آید که لو کان الفقاع حراما فی هذا المورد المشتبه لکانت حرمته بمرتبة لایرضی الشارع بمخالفتها القطعیة. من علم اجمالی به حرمت ندارم، این واضح است، علم به یک قضیه شرطیه دارم، پس مورد، مورد قیام حجت اجمالیه است، ولکن در اینجا منجزیت این حجت اجمالیه علی وجه العلیة است لا علی وجه الاقتضاء. چون من یک علم به قضیه شرطیه دارم که اگر فقاع مردد بین المایعین حرام باشد از آن قبیل حرمتهایی است که مولا مخالفت قطعیه اش را اجازه نمی دهد. خب اینجا دلیل ترخیص ظاهری می خواهد چه بگوید؟ آیا می خواهد بگوید نخیر اگر حرام هم باشد مولا اذن می دهد در مخالفت آن؟! اینکه با آن علم وجدانی من سازگار نیست که به قضیه شرطیه علم دارم که لو کان حراما فهو حرام بمستوی عدم رضا الشارع بمخالفته القطعیة.

اگر می خواهد بگوید آن حجت اجمالیه که می گوید فقاع مردد بین المایعین حرام است آن اشتباه می کند. نه، هیچ وقت دلیل اصل عملی نمی تواند تکذیب کند اطلاق یا عموم اماره را. چون رتبه دلیل اصل عملی در طول اماره هست. اماره حجت بر حکم واقعی است نوبت به این اصل عملی نمی رسد.

اما راجع به فرمایش مرحوم آخوند یک مطلبی را عرض کنم:

مرحوم آخوند تفصیل مرحوم آقای بروجردی را ندارد بلکه خیلی سر راست صحبت کرده، گفته: اگر شارع ترخیص بدهد در مخالفت قطعیه در اطراف علم اجمالی، کشف می کنیم که آن حکم معلوم بالاجمال فعلی نیست یعنی به مرتبه ای نیست که مولا اراده لزومیه بر طبقش داشته باشد. از خطاب کل شیء فیه حلال و حرام کشف می کنیم که داعی مولا از تحریم شرب ماء مغصوب که مردد بین این دو مایع هست غرض مولا باعثیت و زاجریت لزومیه در این حال نیست. این را کشف می کنیم. خب دیگر مشکلی نیست و تضادی پیش نمی آید. درست است مولا تحریم کرده شرب ماء مغصوب مردد بین المایعین را، ولی این حکم انشائی ولیس بفعلی. یعنی توأم با غرض لزومی وداعی زاجریت لزومیه از شرب ماء مغصوب در این حال نیست. تصویب هم به لحاظ حکم انشائی اگر پیش می آمد اجماع بر بطلانش داشتیم، به لحاظ حکم فعلی تصویب اشکالی ندارد. جاهل قاصر حکم فعلی ندارد. چه تصویبی؟ حکم انشائی مختص به عالم بشود واضح الفساد است، اما حکم فعلی مختص عالم و جاهل مقصر بشود اینکه واضح الفساد نیست. جاهل قاصر حکم فعلی ندارد حکم انشائی که دارد مشکلی پیش نمی آید.

عمدتا دو تا اشکال به صاحب کفایه گرفته شده است:

اشکال اول: ما ذکره السید الخوئی. فرموده: شارع که گفت لاتشرب الماء المغصوب مثلا این به داعی بعث وزجر بود یا به داعی دیگر مثل تحدید و استهزاء وامتحان؟ اگر به داعی بعث وزجر بود که پس این می شود حکم حقیقی. فعلیت این حکم هم به وجود موضوعش هست در خارج. فعلیت حکم یعنی چی؟ یعنی حکم انشائی موضوعش در خارج موجود بشود. إذا وجد الماء المغصوب فلاتشربه ماء مغصوب در خارج موجود بشود. حکم می شود فعلی دیگر. مگر حکم فعلی چیست. حکم انشاء بشود به داعی بعث وزجر، این می شود حکم انشائی. موضوعش هم در خارج موجود بشود می شود حکم فعلی. فعلیت حکم یعنی تحقق حکم به تحقق موضوع آن.

اگر داعی مولا از انشاء مثلا تحریم شرب ماء مغصوب امتحان یا تحدید یا استهزاء است، او که اصلا در طریق حکم شرعی حقیقی نیست، اصلا او مورد بحث ما نیست.

ایشان می گوید در موارد حکم فعلی در موارد شک مثلا، حکم واقعی فعلی است، چون انشاء شده به داعی بعث و زجر و موضوعش هم محقق است. منتهی چون واصل نشده است عقل حکم به لزوم امتثال نمی کند. شارع هم حرفی می زند که مخالف عقل نیست، می گوید ایها الناس عقلا که لازم نیست شما امتثال کنید تکلیف مشکوک را، من اذن می دهم این تکلیف فعلی را امتثال نکنید. مشکلی نیست. مصلحت در این است که اذن بدهد در ترک امتثال این حکم فعلی.

اما در مورد علم اجمالی آقای خوئی می گوید موضوع حکم عقل درست شده است، با وصول حکم معلوم بالاجمال عقل حکم می کند به قبح معصیت. آنوقت ترخیص شارع در معصیت می شود مخالف حکم عقل. این بیان آقای خوئی.

اقول: این قسمت اخیر را که ما جواب دادیم که با اذن شارع در مخالفت قطعیه دیگر عقل این عمل مکلف را خروج از زیّ عبودیت و قبیح نمی داند. قبحش از بین می رود. ترخیص شارع در مخالفت قطعیه خلاف حکم عقل نیست رافع حکم عقل است. چون موضوع حکم عقل این است که معصیتی که خروج از زیّ عبودیت است قبیح است نه مخالفت قطعیه علم اجمالی باذن منه تعالی و رخصة منه. او که قبیح نیست و خروج از زیّ عبودیت نیست.

یک وقت مثل آن پدری که می گوید پسرم من می گویم سیگار نکش، واقعا هم ایذاء می شوم، اما از حق اطاعت خودم گذشتم چون تو امام جماعتی می خواهم نماز مردم صحیح باشد از حق اطاعت خودم صرف نظر کردم. این معنا ندارد. چرا؟ برای اینکه اگر می خواست اذن بدهد در سیگار کشیدن حرفی نبود، ولی فرض این است که اذن در سیگار کشیدن نمی دهد، دست از نهیش از سیگار کشیدن برنداشته، منتهی می خواهد حق الطاعه اش را مستقیم اسقاط کند، خب حق الطاعة قابل اسقاط نیست. حق الطاعة والدین در موارد وجوب اطاعتشان حکم الله است قابل اسقاط نیست توسط پدر و مادر. اگر هم خدا می خواست این کار را بکند می گوید من دلم می سوزد که شماها روز قیامت بروید جهنم، من دست از تکلیفم برنمی دارم و نباید این ماء مغصوب مردد بین المایعین را بخورید، اما از وجوب اطاعت خودم اینجا صرف نظر کردم. این نمی شود. چون وجوب اطاعت خدا به حکم عقل است به ملاک اینکه از زیّ عبودیت خارج نشویم. اما فرض این است که مولا در موضوع تصرف می کند، می گوید من اذن می دهم در ارتکاب شرب این دو تا ماء مشتبه به غصب. آنوقت فعل ما می شود مستند به اذن مولا. دیگر این فعل ما اصلا خروج از زیّ عبودیت نیست قبیح نیست و مشکلی ندارد.

اما آن ایرادی که به مرحوم آخوند کردید که فعلیت یعنی وجود موضوع حکم انشائی. این عین همان اختلاف لفظی شد. شما که می گوئید فعلیت یعنی وجود موضوع، خب مرحوم آخوند فعلیت را معنای دیگری می کند. مرحوم آخوند یک حرف خیلی متینی می زند، ولذا بعد از ایشان مثل آقای بروجردی و امام قدهما قبول کرده اند فرمایش مرحوم آخوند را.

فرمایش مرحوم آخوند این است که می گوید: یک وقت قانون هست که لاتشرب الماء المغصوب، ولی مولا در نفسش رضای به شرب این ماء مغصوب دارد بخاطر اشتباه و شک مکلف. خب این معنایش این است که غرض لزومی نسبت به اجتناب این مکلف از شرب ماء مغصوب نیست. مولا کراهت لزومیه ندارد کراهة لایرضی بارتکاب الحرام. خب این می شود حکم غیر فعلی.

فرمایش مرحوم آخوند کاملا متین است. ببینیم اشکال آقای صدر چیست.